

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۹ اگست ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۴۳

به ادامه گذشته:

یکی دیگر از اتهاماتی که شبنامه نویس علیه این قلم وارد نموده و از آن طریق عقده های کور مثنی خاین و میهن فروش را باز نموده است، چنین می باشد:

"از هم پاشاندن تشکیلات ساما در شهر پشاور با چپ روی های کودکانه، تخریب شخصیت های انقلابی و آوانتوریسم خاینانه."

خوانندگان نهایت عزیز!

همان طوری که قبلاً هم نگاشته بودم، شبنامه نویس که از یک جانب دلش از دست این قلم باد کرده بود تا جایی که نزدیک بود بترکد و از طرف دیگر نمی توانست پراتیک مبارزاتی این قلم را زیر سوال ببرد، در آستانه نوشتن شبنامه و زمانی که از طرف "از ما بهتران" مأموریت انجام چنین امری را گرفت، جهت ترتیب یک متن علیه این قلم باید سرای هر جاسوس و خاینی را دق الباب می نمود و از آنها می خواست تا اگر چیزی به ارتباط من دارند و یا به ذهن شان می گردد، با وی در میان گذارند.

یکی از نموده های بارز چنان تلاشها و استرحامهای مذبحخانه، وارد کردن همین اتهام به خودی خود می باشد. چه در حالی که حاجی استخباراتی خود در پشاور حضور نداشته، تا بر مبنای پراتیک خودش به چنان حکمی رسیده باشد، رسیدن به چنان حکم و وارد نمودن چنان اتهامی به یقین متأثر از نفوذ دو روند می تواند باشد، نخست آن که شبنامه نویس به گزارشات دستگاه های خاد دولت دسترسی داشته و بر مبنای دید آنها اعمال مبارزاتی این قلم به مثابه آوران توریسم تشخیص و از قلم شبنامه نویس بیرون انداخته شده است و یا هم این که با دوستی و رفاقت تنگاتنگی که

بین وی و "ترافیک خادیسست" وجود دارد، وی به چنین حکم "داهیانہ ای" رسیده است. شخص اخیر الذکر از جانبی بنا برتعلقاتش با خاد و از طرف دیگر، خیز و جستی که با به اصطلاح "تازه اندیش ها" که همان جیره خواران "لیبرالهای جدید" باشند، داشت چه در آن زمان و چه هم از زمانی که این قلم به کانادا آمده ام، با آن که در ظاهر دست بوسی و تملق را فراموش نمی کند اما در غیاب و آن جایی که مطمئن باشد، تبصره اش به گوش من نمی رسد، از این که چنین اتهامی را نشخوار نماید، روگردان نیست.

باید نظر داشت آن که سر و پای "ترافیک خادیسست" و عده ای دیگر از به اصطلاح "تازه اندیشان" دیروز، از درون نهاد های امپریالیستی و اشغالگران بیرون شده است - نمونه برجسته آن داکتر اعظم دادفر- و از طرف دیگر شخص شبنامه نویس هم با تمام قوا تلاش می ورزید تا خود را به آستان بوسی امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء برساند، احتمال این که چنین اتهامی را به اشاره تمام خاینان به میهن وارد نموده باشد، بیشتر می تواند مورد مذاقه قرار بگیرد.

در هر صورت منابع و مأخذ چنین اتهامی هرکس و یا نهادی که باشد، چند چیز در آن اتهام به صورت مشخص مطرح گردیده که می باید پاسخ خود را بیابند و آنها می توانند نکات آتی باشند:

۱- اذعان به تشکیلات ساما در پشاور

۲- نقش مخرب این قلم با چپ روی های کودکانه

۳- تخریب شخصیت های انقلابی و

۴- آوانتوریسم خاینانه

هرگاه خواسته باشیم به تمام این اتهامات فقط با تکیه بر روند مبارزاتی "ساما" در همان مقطع تاریخی پاسخ دهیم، گفته می توانیم که چنان اتهامی را حیات مبارزاتی "ساما" به خودی خود باطل اعلام می دارد، چه در صورتی که ادعای شبنامه نویس واقعیت می داشت، زمانی که کنفرانس سرتاسری "ساما" دایر شد و به دنبال ارزیابی از عملکرد سازمان و افراد آن، سیاست هائی در تمام زمینه ها اتخاذ گردید، هرگاه چنان می بود که شبنامه نویس ادعای آن را دارد، می بایست از دست یک آدم تفرقه افکن، مخرب شخصیت های خوب سازمان، چپ رو و آوانتوریست گرفته وی را به دور می انداختند، نه این که چنان انسانی را به حیث یکی از رهبران "ساما" انتخاب و از همه بالاتر مسؤولیت بازسازی و به سازی تشکیلات سازمان را به وی بسپارند. با آن که نفس دقت در چنان روندی بطلان ادعای سخیف شبنامه نویس را فریاد می زند، با آنهم برای روشنتر شدن قضیه با اجازه اندکی مسأله را از نزدیک می شکافیم.

خوانندگان گرامی!

هرگاه اتهام شبنامه نویس را با صورت دعوا های به اصطلاح محاکم انقلابی مزدوران روس که مثنی انسان خود فروخته به نام "خارنوال محکمه انقلابی" اعلام آن را از جانب روسها وظیفه می گرفتند، یعنی آن محاکمی که نظام مستعمراتی وابسته به روس را آرایش داده و از آن طریق نیات اشغالگران روسی را در کشتن و بستن ده ها هزار معدوم و محبوس "آرایش قانونی" می بخشید مقایسه نمایند، متوجه خواهید شد که شبنامه نویس اینک بعد از گذشتن حدود سه دهه، باز هم همان اتهامات را تکرار نموده و از آن طریق، به اصطلاح برای این قلم کیفرخواست مطالبه می نماید. کیفر خواستی که در موارد مشابه به معنای حکم اعدام بوده است و چون بر این منظر در قسمت های بعدی، بیشتر تمرکز خواهم نمود، لذا بحث را در مقطع کنونی از زوایه دیگری باز می نمایم.

از آنجائی که شبنامه نویس در سرتاسر شبنامه و یا همان ننگنامه اش برداشت خودش را از استخوانبندی ایدئولوژیک، شیمای تشکیلاتی و سیاست های "ساما" بیان نداشته است تا بتوان بر مینا و در پرتو آن خدمت و یا خیانت این قلم را به "ساما" سنجش نمود و از آن گذشته در شبنامه به صورت مشخص تعریفی از "چپ روی کودکانه" - ترکیب زیبای لنین کجا و دهن کثیف شبنامه نویس کجا- صورت نگرفته و تنها به سرقت ترکیب اکتفاء شده است و همچنان اصطلاح "آوانتوریسم" را نیز در حالی به کار برده است که با پسوند "خاینانه" در عمل می خواهد "آوانتوریسم غیر خاینانه - صادقانه، انقلابی ... " را نیز وارد ادبیات سیاسی ما نماید و تنها در موردی که تا حدودی بینش و طرز دید خود را آشکارا بیان داشته همان شخصیت های قابل تأیید از نوع داکتر "صدیق" است که در آنجا از آنها به نام "وطنخواه" یاددهانی صورت گرفته و در اینجا "شخصیت های انقلابی"؛ لذا پاسخدهی به چنین اتهام مبهمی، ایجاب آن را می نماید تا باز هم شما خوانندگان گرامی را به صبر و حوصله مندی دعوت نموده، آنچه را توسط نامه های عدیده و متداوم تان یعنی معرفی "شبنامه نویس" خواستار آید، به ختم این بخش موکول نمایم.

مگر قبل از وارد شدن به آن بحث یعنی نگاهی گذرا بر «استخوانبندی ایدئولوژیک، شیمای تشکیلاتی و سیاست های "ساما"»، ناگزیرم باز هم بر نکات آتی تأکید بورزم:

۱- از نخستین روز هائی که جنبش انقلابی کشور یعنی آنهائی که به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو تسه دون باور مند بودند، در وجود "جریان دموکراتیک نوین" - شعله جاوید - و نهاد هدایت گر آن "سازمان جوانان مترقی" بر مبنای دلایل و عوامل عدیده ای که این سطور محل بازگشائی آن نیست، در خطر و زیر ضربت افتراق و تجزیه قرار گرفت، به موازات و در تقابل با آن خط، تلاش به خاطر رسیدن به وحدت نیروهای انقلابی نیز مورد توجه قرار گرفته، هریک از احاد جنبش متناسب با توانمندی ها و ظرفیت های خودشان، در آن زمینه کوشیده اند.

۲- در نتیجه وقتی این قلم در این مبحث، از تلاشهای وحدت طلبانه ای یادآوری می نمایم به صورت عمده آن بخش از تلاشهای را شامل می شود که یا خودم به صورت مستقیم در آن دخیل بوده ام و یا این که از جانب گروهی که در آن متشکل بودیم، انجام یافته است. چنین تجربیدی به هیچ صورت بدان معنا نبوده و نیست که فقط من و یا ما بودیم که جهت رسیدن به وحدت تلاش می ورزیدیم و گویا از دیگران خبری نبود.

۳- با آن که به گواهی تاریخ، قبل از فاجعه خونین ثور ۵۷ تلاشهای از طرف تمام گروه ها و محافل جهت نزدیکی با همدیگر وجود داشت و در نتیجه آن تلاشها، گروههای متمرکزی جای افراد پراکنده را گرفته حتا، بخشی از بقایای "سازمان جوانان مترقی" قادر شده بودند با ایجاد "سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان" در عمل بروند پراکندگی و تفرقه غلبه را اعلام نمایند، مگر آن تلاشها با در نظرداشت جنبش وحدت طلبانه ای که به دنبال فاجعه ثور به وجود آمد، نه از لحاظ کیفی قابل مقایسه می باشد و نه هم از لحاظ کمی. لذا هرگاه این قلم بحث خویش را از شيفردای فاجعه خونین ثور آغاز می نمایم، باز هم بدان معنا نبوده و نیست که تلاش آن عده از رفقای جانبازی را که قبل از فاجعه ثور، هم و غم زندگانی شان را رسیدن به وحدت جنبش انقلابی کشور که همان جنبش دموکراتیک نوین باشد، می ساخت، نادیده بگیرم؛ بلکه در اینجا بیشتر تأکید روی جنبش وحدت طلبانه است، نه تلاشهای فردی و گروهی.

۴- فاجعه خونین ثور چنان تکان عظیمی را بر تمام جامعه و من جمله جنبش چپ افغانستان وارد نمود، که اگر گفته شود از همان شيفردای آن فاجعه، تمام اقشار و طبقات اجتماعی، چگونگی واکنش فردی و طبقاتی شان را در قبال آن فاجعه، نزد خود مرور نموده با خودی ها و نزدیکان خویش نیز در میان گذاشتند، کمترین مبالغه ای در آن وجود

ندارد. لذا در چنان حالتی که یکی از مشغولیت های فکری آحاد جنبش، رفتن پای حرکات وحدت طلبانه است و هریک از آن آحاد با در نظر داشت سطح فکری ایدئولوژیک و سایر آمادگی ها، در چنان روندی حصه می گیرد، مسلم است که گستردگی طیف و عدم توازن بین تمام سطوح جنبش، در چگونگی ارزیابی ها از پروسه جنبش وحدت طلبانه، تأثیر گذاشته، نمی توان انتظار آن را داشت تا همه شرکت کنندگان در چنان روندی دارای عین برداشت و نتیجه باشند، لذا باز هم تأکید می ورزم که وقتی این قلم می خواهم به اتهامات شبنامه نویس پاسخ ارائه بدارم، محور پاسخهایم برداشتهای شخصی خودم که بیشتر متکی بر تجاربم می باشند، است؛ لذا هرگاه اینجا و یا آنجا با تجارب فرد و یا نهاد دیگری از همسانی برخوردار نیست، از دید من چنین عدم همسانی نباید به تکذیب و تردید یکی از دیگری تعبیر بگردد، بلکه آن عدم همسانی ها را باید به مثابه امر اجتناب ناپذیری که از منظرگاه های متفاوت مایه گرفته اند، پذیرفته، کوشش به عمل آورد تا نا همسانی را به مثابه مکمل همدیگر به حساب آورد نه نافی همدیگر.

۵ - دیدم و نوشتم که فاجعه ثور، جنبش وحدت طلبانه عظیمی را در سراسر افغانستان و حتا جهان بین نیروهای منوط به جنبش انقلابی افغانستان به وجود آورد، تذکر چنین مطلبی هرگاه بررسی انگیزه های متفاوت افراد و گروه ها از شرکت در چنان حرکتی، نادیده گرفته شود نه تنها پاسخدهی به چونی و چندی این و یا آن فرد و یا گروه در همان مقطع تاریخی، امری خواهد گردید دشوار و حتا ناممکن؛ بلکه سیر حرکت و رفت و آمد این و یا آن فرد و یا گروه را در حرکت وحدت طلبانه، گسستن از آن و حتا پیوستن با یکی از دشمنان آن هیچ گاهی درست بررسی نخواهد شد.

تا جایی که تجارب شخصی این قلم اجازه می دهد تا در زمینه چیزی بنویسم، آحاد جنبش دموکراتیک نوین با عین انگیزه و عین هدف در پروسه جنبش وحدت طلبانه، حصه نگرفته، از میان ده ها انگیزه، سه انگیزه بیشتر از دیگران بیشترین بخش روشنفکران را به طرف خود کشانیده است. آن سه انگیزه را می توان قرار آتی ردیف بندی نمود:

درک مسؤولیت تاریخی، تشکل یابی را ضامن بقای فردی و یا گروهی دانستن، "اودر زادگی سیاسی" با خلق و پرچم.

چه همان طوری که فاجعه خونین ثور ۵۷، بخش هائی از جنبش دموکراتیک نوین را به شدت تکان داده و متوجه این حقیقت نمود که کودتا بود و نبود کشور و ادامه حیات خلقهای افغانستان را به بازیچه هوسرانی های مثنی مزدور و خود فروخته مبدل نموده است و برای بقای کشور و نجات مردم آن باید، دست دوستی و رفاقت به طرف همگان خویش دراز نموده، با حرکت از موضع وحدت طلبانه، اختلافات را به شکل اصولی آن حل نمایند، بودند کسانی که درک شان از چنان انگیزه ای زیاد فاصله داشته، به عوض آن که به نقش سازنده خویش متوجه باشند، رفتن پای حرکت وحدت طلبانه را ضامن بقای فردی و گروهی خویش تصور نموده می پنداشتند و حتا برخی ها با قاطعیت حکم می نمودند که "هرگاه وحدت نکنیم نیست و نابود خواهیم شد"؛ همچنان بودند عده دیگری که یک شبه به قدرت رسیدن خلق و پرچم به مثابه حریف های دیروزی آنها، اشتباه رسیدن به قدرت را در وجود آنها نیز تحریک نموده، با تمام قوا کوشش به عمل آوردند تا از پروسه جنبش وحدت طلبانه عقب نمانند.

همان طوری که دیدیم هریک از گروه ها و افراد بر مبنای انگیزه آنها از سهم گیری در جنبش وحدت طلبانه، به جنبش و مبارزه وفادار مانده بخش های معینی از آن که با انگیزه های غیر انقلابی در جنبش حصه گرفته بودند به محض آن که دیگر از طریق جنبش چپ رسیدن به آن انگیزه ها را ناممکن دانستند و یا از طرق دیگری آن انگیزه

ها رفع گردید به جنبش پشت نموده، کسانی از قماش اسپنتا ها و دادفر ها که انگیزه ورود آنها در چنان پروسه ای از رقابت با نجیب و یا وکیل رسیدن به مقامات عالی‌دولتی بود، در زیر تیغ خون چکان امپریالیزم امریکا خدمت به امپریالیزم و خیانت به کشور و خلق آن را در دستور کار خویش قرار دادند.

۶- رشد نامتوازن جنبش انقلابی در جریان دهه ۵۰ شمسی، که توأم بود با کناره‌گیری عده ای از منسوبین آن جنبش در کل، جریان و حرکت جنبش وحدت طلبانه را از جهات مختلف زیر فشار قرار داده بود.

به عبارت دیگر در حالی که بخشی از مربوطین جنبش انقلابی کشور، در جریان دهه ۵۰ از لحاظ کمی و کیفی رشد شان را به سطحی رسانیده بودند که به جرأت می‌توان گفت، در منطقه نظیر و مانندی نداشتند و برخی از افراد آنها می‌توانستند در بسیاری از موارد در سطح جنبش بین‌المللی کمونیستی حرفی برای گفتن داشته باشند، از لحاظ نظامی به ده‌ها میل تفنگ در اختیار داشته و کادرهای نظامی نترس و آزموده‌ای پرورش داده بودند، از لحاظ تشکیلاتی در سراسر افغانستان حلقات تشکیلاتی خویش را داشته‌کار آنها در سطح یک سازمان پیشرفته سیاسی نظامی روز تا روز رونق بیشتری می‌یافت، بودند گروه‌ها و افرادی که یا در همان قالب و سطح روشنفکری خود را مصروف می‌ساختند و یا هم کسانی که طی تمام آن سالها، از جنبش فاصله گرفته، هریکی برای خود دنیای خاص خود را به وجود آورده بود.

در چنان فضائی نا همگونی و عدم توازن رشد جنبش انقلابی اگر از یک سو اشتغالات فکری جداگانه ای را به وجود می‌آورد از طرف دیگر، جنبش وحدت طلبانه می‌بایست با ده‌ها و صد‌ها انحراف ایدئولوژیک سیاسی در جریان پروسه تشکل تصفیه حساب نیز می‌نمود. کاری که حتا در شرایط و اوضاع عادی نیز باری بود بس گران بر دوش جنبش انقلابی افغانستان در همان مقطع تاریخی کشور تا چه رسد به اوضاع دهشتناک حاکم، که مزدوران روس از هر جایی که عبور می‌نمودند، خطی از خون و آتش در قفاه به یادگار می‌گذاشتند.

ادامه دارد